

نزاری قهستانی

گویا نزاری در غزلیات زیر نظر به همام‌الدین تبریزی (۵۹۸ - ۷۱۴) داشته است.

بیا بیا که ز جان آمدم بجان ایدوست بیا که سیرشدم بیتو از جهان ایدوست
(نسخه عکسی کتابخانه ملی ص ۴۴)

نزاری :

بجان رسید دلم در فراق‌هان ایدوست ترحمی کن اگر هیچ میتوان ایدوست

نزاری و حافظ

چنانکه ذکر شد جامی در بهارستان نوشته که حافظ سبک نزاری را تتبع کرده است. اگر عقیده جامی را معتبر بدانیم میتوان احتمال داد که در غزلیات زیر حافظ نظریه نزاری داشته است.

نزاری :

باد بهار میوزد باده خوشگوار کو بوی بنفشه میدمد ساقی گل‌مدار کو
حافظ :

گلبن عیش میدمد ساقی گل‌مدار کو باد بهار میوزد باده خوشگوار کو
(دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۲۸۶)

۱ سعدی نیز غزلی بر همین وزن و قافیه دارد :

بسر و گل نگرم بی‌تو هر زمان ایدوست بیا و باز رهانم از این و آن ایدوست
(کلیات سعدی چاپ علمی ص ۷۰۹)

نزاری :

یار با ما نه چنان بود که هر بار دگر
ترك ما کرد گرفت مگر یار دگر
حافظ :

گر بود عمر بیخانه روم بار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر
نزاری :

بوی بهار میدمد باد صبا ز هر طرف
سبزه دمید عیش کن ساغر می منه ز کف
حافظ :

مطالع اگر مدد کند دامنش آورم بکف
گر بکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف
(دیوان حافظ ص ۲۹۶)

در بعضی از نسخ مانند نسخه مصحح پژمان صفحه ۱۴۳ این بیت نزاری را :
من بکدام دلخوشی می خورم و طرب کنم
جزء غزل حافظ آورده اند. ولی این بیت در دیوان مصحح حافظ (قزوینی دکتر
غنی) نیست اگرچه حافظ در ترجیع بندهایش بیشتر نظر به سعدی داشته ولی میشود
تصور کرد که نظری نیز به نزاری داشته است. *استالامات فرهنگی*

رتال جامع علوم انسانی

نزاری :

ای آفت جان ترك و تازیک
بیخواب و خور از تو دور و نزدیک
حافظ :

ای بسته کمر ز دور و نزدیک
بر خون تمام ترك و تاجیک
نزاری :

(دیوان حافظ ص ۴۷۲)

تا چند بدست غم سپاری

آخر دل ریش دردمندم

*

حافظ :

نیکوش بزلف خود سپاری

زنهار دل شکته؛ ما

مضامین ذیل را نیز شاید حافظ از نزاری گرفته باشد :

نزاری :

گر طالب منزل وصالی

برخیز ز راه خود نزاری

حافظ :

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

(ص ۱۸۱)

نزاری :

عشق باریست که از حملش گردون خجل است

چون کشد بار غم عشق نزاری نزار

حافظ :

قرعه فال بنام من دیوانه زدند^۲

آسمان بار امانت نتوانست کشید

(دیوان حافظ ص ۱۲۴)

چون بیشتر طبع آزمائی نزاری در زمینه غزلسرایی است اینک دو غزل از او

بعنوان نمونه نقل می شود :

نمونه ای از غزلیات نزاری

بهتان صریحست من و توبه آکجا آکی

آواز درافتاد که باز آمدم از می

او وعظ کند آری و من نشنوم از وی^۳

بیهوده مرا وعظ دهد واعظ مشفق

سندان نصیحت چه حدیثست چه می می

برمن نتوان بست به مسمار ملامت

۲ - البته مشکل بنظر میرسد که مانند حافظ شاعر بلند پایه ای در ساختن و پرداختن شعر و مضامین به شاعر متوسطی مانند نزاری نظر داشته باشد ولی چون اشعار و مضامین بایکدیگر شباهت کامل داشت از اینرو بذکر آن مبادرت جستیم .

۳ - آری دهد او پند ولی نشنوم از وی

هر کون بود کشته بشمشیر ملامت^۳
 مجنون زحی کرده برون را چه تفاوت
 در سوخته گیردنه در افسرده دم عشق
 در مذهب ما زنده دلان باده پرستند
 مائیم و می و مظلمه^۴ عشق بگردن
 ای یار بیا و حجب از پیش برانداز
 اسباب طرب جمع کن و بزم بیارای
 رخسار ترا با ورق گل چه تناسب
 آن در قدح ماست که میجست سکندر
 در عهد سخن^۵ نیست که تا حشر بماند

هرگز بقیامت نه همانا که شود حی
 لیلیش درون رگ جانست نه در حی
 معهود بود روح شمالی نفس از دی^۴
 آنجا که همه اوست نه شنی است نه لاشی
 گو حور مده ساغر و طوبی مفکن فی
 ما را بده از کوثر وحدت قدح می
 اطباق سموات چه گسترده و چه طی
 آن کرده ز شبنم عرق و این ز حیاخوی
 هر کس بسر گنج گدایان نبرد پی
 بران سخنها نزاری اثر کسی



ختنی جمالی ایجان حبشی چه نام داری
 ختنیست رنگ و رویت حبشیست رنگ مویت
 حبشی سفید نبود ختنی نمک ندارد
 حبشی منم که برتن همه سوختست جانم
 بجز از خطی و خالی ز حبش کدام داری
 بیان این دو کشور بکجا مقام داری
 توسفیدی و بغایت نمک تمام داری
 ختنی توئی که برتن همه سیم خام داری

سخن از حبش رهاکن علم از ختن بر آور
 که هزار چون نزاری حبشی غلام داری

۳ - ملامت. ع

۴ - معروف بود روح شمال از نفس دی ع.

۵ - توشک. ع.

قصائد نزاری

بنا بر نوشته برتلس در مقدمه دستورنامه نزاری دارای دارای قصائد متعددی است که در کلیات وی ثبت است و متأسفانه در دسترس نگارنده نیست و تا تمام قصائد او بدست نیاید نمیشود دربارهٔ سبک او در قصیده‌سرایی اظهار عقیده‌ای کرد چنانکه در سبک نزاری گفته شد بعضی از غزلیات وی از حد غزل گذشته و بسرحد قصیده میرسد باینجهت تشخیص بین قصیده و غزل در دیوان نزاری دشوار است. بخصوص آنکه گاهی مضمون غزل را در قالب قصیده و گاهی مضمون قصیده را در قالب غزل بیان کرده است. بطور کلی از قصائد معدودی که از نزاری در دست است سنائی غزنوی و ناصر خسرو نظر داشته است. در قصیده‌ایکه از سنائی پیروی کرده مانند سنائی مضامین صوفیانه در آن بکار برده از قبیل 'تصفیه' نفس و ترک غرور و تظاهر و ترک مکر و حيله و تسلیم و رضا و محو شدن در دوست. ولی چون باندازه سنائی در تصوف عمیق نبوده و آن سوز و درون‌اندازنده از عهده بر نیامده است. مطلع قصیده ' نزاری که در آن از سنائی پیروی کرده اینست:

ایکه از مکر عدو برخویش می‌پیچی چنین نص قرآن گوش کن والله خیر الماکرین
درین قصیده یک بیت از سنائی را تضمین کرده چنانکه گوید:

شاید ارتضمین کنم بیتی موافق از حکیم کز ملک بر همت او آفرین باد آفرین
بگذرد از سدره اعلا بقدر منزلت هر کرا ملک قناعت شد مسلم بر زمین

مطلع قصیده سنائی که آنرا دربارهٔ زهد و عزلت و بیان مراتب اصحاب طریق و مدح سید سند فضل الله گفته این بیت است:

هرکرا ملك قناعت شد مسلم بر زمین ز آسمان بر دولت او آفرین باد آفرین
(دیوان سنائی طبع تهران ص ۹۸)

نزاری قصیده باین مطلع سروده است

مرغ دلم طایریست سدره نشین سیر شد از چارچوب کالبد من
بغن قوی بقصیده ناصر خسرو که باین مطلع شروع میشود نظر داشته است.
دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد گردش دی و بهمن
(دیوان ناصر خسرو چاپ آقای تقی زاده ص ۳۳۴)

در این قصیده نیز چون قریحه شاعری و معلومات ناصر خسرو را نداشته
توانسته است بخوبی از عهده تقلید بر آید.

قطعات

در نسخی که در دسترس نگارنده است مجموعاً پنج قطعه از نزاری ذکر شده
که در مدح بزرگان سروده است اینک برای نمونه يك قطعه از قطعات او که از حیث
اسلوب شعری در نوع خود کم نظیر است از نسخه عکسی (ع) نقل میشود:
صاحباً در سر کلک تو نهاده است خدای همه حال همه خلق جهانرا روزی
منعم و مفلس و آزاد و بلون
بنده مستحق از روی تو محروم چراست کش نه مال است و نه ملکست و نه کسب اندوزی
چون بود لایق انصاف تو چون

۷ - این قطعه را گویا در مدح صاحب دیوان سروده است و چون فقط در نسخه عکسی
موجود بود بطور قطع نمیتوان گفت که از قطعات نزاری است.

صوفی پاک دلی پاک روی بی غرضی فارغ و خانه براندازی و خرمن سوزی
 بود در کلبه عزلت مسکون
 بامید در تو آمده چندین راه میتوانی که بر امید کنی پیروزی
 یعنی از جود تو گردد قارون
 از خط منشی تو روزی خود میطلبد بر نوشته بسرش صاحب دیوان سوزی
 دولتش تا بابد روز افزون

ترجیعات

نزاری در سرودن ترجیعات و مسطحات همان سبک غزل خویش را ادامه داده
 است. در ترجیعات نیز از سعدی پیروی کرده است - چنانکه سعدی گوید :

گفتار خوش و لبان باریک ما اطیب فاك جل باریك
 نزاری : (کلیات سعدی ص ۳۶۱)

ای آفت جان ترك و تازيك بیخواب و خوراز تو دور و نزدیک
 سعدی :

ای بر تو قبای حسن چالاک صد پیرهن از جدائیت چاک
 نزاری : (کلیات ص ۳۷۱)

ای عقل تو جوهری بدین پاک پیش آمده از نجوم و افلاک
 سعدی :

در عهد توای نگار دلبنده بس عهد که بشکنند و سوگند
 (ص ۳۶۰)

نزاری :

بر خور ز جوانی ای جوانمرد

زیرا که بر از جهان جوان خورد

سعدی :

شد موسم سبزه و تماشا

برخیز و بیا بسوی صحرا

نزاری :

ای از تو خجل روان عذرا

وی برده هزار دل بغدادرا

از خانه ملول گشتم امروز

فردا بروم بطرف صحرا

رباعیات

در نسخه ' آقای نخجوانی شش رباعی و در نسخه ' عکسی (ع) يك و در نسخه
ملی و ملك اصل رباعی از نزاری نقل شده است در کتاب خلاصه الافکار^۸ يك رباعی
از او آمده است. در این رباعیات بیک خیام و شعرای متصوف نظر داشته است
ما کافر عشقیم مسلمان دگرست ما مور ضعیفم سلیمان دگرست

از ما رخ زرد و جامه ' پاره عطلت^۹ بازارچه ' قصب فروشان دگرست

در مذهب عاشقان قراری دگرست در سرزمی عشق را خماری دگرست
هر علم که در مدرسه حاصل کردیم کار دگر است و عشق کاری دگرست

*

ای دل چو بدونیک جهان در گذرست شادی کن و غم مخور که دنیا سرست
سرگشتگی من و تو از چرخ مدان کوهم زمن وهم ز تو سرگشته ترست^۹

۸ - تالیف ابوطالب بن محمد تبریزی نسخه ' خطی کتابخانه ملک بدون ذکر شماره صفحه

۹ - در رباعیات خیام تصحیح مرحوم فروغی ص ۸۴ این رباعی بنام خیام نقل شده است

شادی و غمی که در قضا و قدر است

چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

لیکی و بسدی که در نهاد بشر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

*

زان طایفه نیستم که نازم بیهشت
بیهوده چه غم خورم که معلوم نیست

زان قوم نیم که ترسم از دوزخ زشت
تا بر سر من در ازل ایزد چه نوشت^{۱۰}

*

هر کو سخنی شنید یکبار از من
کو مستمی که بشنود یکساعت

بنشست بصد هزار تیمار از من
صد درد دلم بزاری زار از من

مختصات دستوری

طرز استعمال افعال :

- ۱ - گاهی ماضی بعید استعمال کرده مانند (بوده بود^{۱۱}) در این بیت دستور نامه
چو خود بوده بودم در آن گرد و درد بیک ره ندانستم انکار کرد
- ۲ - استعمال ماضی بجای مضارع. مانند این بیت که (تاخت) را بجای
تازد بکار برده است.
- نشاید بفرماندمی نا شناخت نو آموز آن به که توسن تاخت
- ۳ - داشته بودی بجای میداشتی. مانند این بیت:
- هیچ اگر داشته بودی خبر از عالم عشق قصد جان دادن فرهاد نکردی خسرو

۱۰ - گویا این رباعی را که هم در دیوان فخرالدین عراقی تصحیح مرحوم نفیسی ص
۲۶۰ نقل شده و با اندک تغییری بخیم منسوب است در نظر داشته است.

بگذر ز چراغ مجد و دود کشت
تا چند زبان دوزخ و سود بهشت
پس بر سر لوح شو که استاد قلم
اندر ازل آنچه بودنی بود نوشت

۱۱ - بوده بود در تاریخ سیستان هم مکرر استعمال شده چنانکه گویند: «و تمیم را
صحبت بوده بود با منصور که اندر راه حج عدیل او بوده بود» تاریخ سیستان بتصحیح مرحوم
ملك الشعراء بهار صفحه ۱۳۰.

۴ - مشتقات فعل خفتیدن^{۱۲} را بکار برده است - مانند خفتد در این بیت :

هر که در خاک لحد کافر بیدین خفتد نیست ممکن بقیامت که مسلمان خیزد

۵ - فعل نهی و نفی مؤکد را استعمال کرده مانند این بیت :

بدست آوردمش از بسکه میگفتم خداوندا

و این بیت :

نزاری تا بکی زارد بگذارش بدین زاری

نه شرط کردی و سوگند خوردی اول عهد

که تا اجل نبود مرمرا بنگذاری

طرز استعمال ضمائر :

۱ - گاهی مانند متقدمان برای اشاره بغير ذوی العقول «او» استعمال کرده است مانند (او) در این بیت :

اگر شرح خاصیت می دهم ندانم که انصاف او کی دهم

۲ - ضمیر راجع به (هر کس)^{۱۳} را در این آیات جمع آورده :

زمبدهاء فطرتی دارند هر کس از فطرت خود نیست آگاه

۱۳ - استعمال این فعل خیلی نادر است و بسیاری از گویندگان آنرا بکار برده اند نظامی گوید :

گنبدی گر فنا نگرود پست

سعدی گوید :

بیاسودی از ره زمانی بخت

شتر بچه با مادر خویش گفت

سعدی در گلستان صفحه ۵۸ نیز این فعل را بکار برده (تو نیز اگر بختی به که در پوستین

خلق افتی)

۱۴ - ارجاع ضمیر بادات عموم (هر) و (هر کس) در جهانگشای جوینی نیز نظائری

دارد (هر کس از اماکن خود در حرکت آمدند) ص ۱۵۵ ج ۱ تصحیح علامه فقید قزوینی) در

مصباح الهدایه که در قرن هشتم تألیف شده نیز ضمیر بعد از هر کس جمع آمده است (هر کس

بقدر استعداد از وی نصیب یافتند) ص ۶۲ تصحیح جناب آقای همایی.

هر کس به کناره‌ای نشستند تا او زمین کار برخاست

بعداز کلمه (بسیار) کس^{۱۴} را جمع آورده است. مانند کسان در این بیت:

عشق تو خانه بسیار کسان کرد خراب / گر طفیل دگران باشم گو باش رواست

بقاعده متقدمان گاهی (یاء)^{۱۵} مجهول که معنی دوام و استمرار را میرساند استعمال

کرده است مانند این بیت:

یاد آن شبها که در خلوت بروز آوردمی

تا طلوع مهر با آن مهربان می خوردمی

(م) نهی^{۱۶}

امروز اگر میم نهی را بر سر فعلی که حرف اول آن همزه است بیاوریم در

کتابت بجای همزه یاء می نویسیم. نزاری در این مورد همزه را تبدیل نکرده و باقی

گذاشته مانند (ما و مه‌آی) در این دو بیت:

۱۴ - برخلاف شاعر هم عصرش سعدی که بعد از بسیار (کس) را مفرد آورده و چنین گفته

مکن تکیه بر مال دنیا و پشت / که بسیار کس چون تو پرورد و گشت

(گلستان سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۱۶)

۱۵ - در تاریخ بیهقی این (یاء) مکرر آمده است مثال خواجه بزرگ احمد حسن هرروز

سرای خویش بدر عبدالاعلی بار دادی و تا نماز پیشین بنشستی و کار براندی (تاریخ بیهقی

صفحه ۲۴۶).

۱۶ - «میم نهی و دعا - این حرف در پهلوی (می) با یاء مجهول تلفظ میشود و یکی از

ادات منفرد و مستقل است و مانند (نی) و (ام) و (او) جداگانه نوشته میشود است. ولی در زبان

دری بفعل متصل میشود چون مکن - میرو - معاز - مبادا - مرصاد - تفاوتی که بین سبک

قدیم و بعد دیده میشود آنستکه در دوره اول در افعال مصدر بالف وقتیکه این (م) را الحاق

میکردند بفعل تغییری روی نمیداده است چون ماندیش و ماور بجای میندیش و میاور ولسی

بعدها الف را بیاء بدل ساخته‌اند یا آنکه مجهول اصلی را که مانند یاء (کی چی نی) صدای

کسره میداده است بکتابت در آورده اند. (جلد اول سبک شناسی صفحه ۳۳۵)

در خرابات گدایان ز سر ناز ما نشنیدی و ندیدی برو و باز ما
چو رفتی ز مجلس سوی خوب جای پس از خواب مستی بمجلس ما

(مه) ۱۷

حرف نهی را که قدما استعمال میکرده اند مکرر بکار برده مانند این ابیات:

بگذار که شوریده و دیوانه و مستم مه نام و مه نسبت چه بزرگی چه امیری
باده بمن ده که مه صلاح و مه تقوی باتو کس از تنگ و نام یاد نیارد
مه خرقة و مه دوتائی که پشت ملاقت من دوتا چه پشت معبد ز بار یکتائیت

(در) ۱۸

برای تاکید مکرر استعمال کرده است. مانند این بیت:

بقهستان در از آرام دل جدا گشتم چنانکه خون زد و چشم هزار بار برفت
کلمات عربی را غالباً بر (الف) و (نون) جمع میندد مانند شاهدان در این
بیت:

بسر نمیشود از روی شاهدان مشکاراوم انسانی و مطالان و خوشدلی و عشرت و تماشارا

۱۷ - (مه) در نظم و نثر بمعنی نفی و غالباً در مورد نفرین استعمال میشده است مانند:
(مه تو و مه ملک مصر) و (مه توریستی و مه کیش تو) از اسکندرنامه قدیم و نظیر آن در
زبان فارسی بسیار است و غالب کتاب چون از معنی و استعمال آن غافل بوده اند در نسخ آنرا
به نه تحریف کرده اند. (حواشی منتخب مثنوی صفحه ۲۶۷).

سنائی نیز این حرف را بکار برده مانند این بیت:

با چنین ظلم در ولایت تو مه تو و مه سپاه و رایت تو

۱۸ - سعدی نیز مکرر در نظم و نثر (در) را برای تاکید استعمال کرده است:

بدریا در منافع بیشمار است اگر خواهی سلامت برکنار است

(گلستان صفحه ۳۶)

باری بمجلس او در کتاب شاهنامه میخواندند. (گلستان صفحه ۲۴).

و مفتیان در این بیت :

چرا مفتیان میکنندش حرام سخن راست بشنو زبس احترام
در کلمات عربی گاهی الفها را بقاعده اماله به یاء تبدیل کرده و در ایسات
ذیل بترتیب بجای (حساب و حجاب و عتاب و رکاب) - (حسیب و حجیب و عتیب و
رکیب) استعمال کرده است.

از معتقدان مکن حسیبم	کز یک نفس از تو میشکیم
خود زلف تو بس بود حجیم	بر ماه میوش طرف برقع
هیئات مکش بدین عتیم	بیزاری و آنکه از نزاری
من زنده و مرده در رکیم	تو حاکی ار عنان پیچی

ترکیبات

ترکیبات ذیل را نزاری بکار برده است :

۱- انگشت کش^{۱۹} بمعنی انگشت نمانی و مطالعات فرنگی
از نکو روئی و خوبی و گشای علم و شهره شهری و انگشت کش مردوزنی
۲- اشتردل - بمعنی سختدل :
عشق ترا نشایند اشتردلان نازک تسلیم را ببايد مردی و شیر مردی

۱۹ - این ترکیب را نظامی نیز بهمین معنی استعمال کرده است

بهار انگشت کش شد در نکوئی هر انگشتم دوسد چون اوست گوئی
انگشت کش زمانه اش کشت زخمی است کشنده زخم انگشت

(گنجینه گنجوی جمع آوری مرحوم وحید ص ۱۳).

۳- کوتاه دیده - بمعنی تنگ نظر :

خویشتن بینان کوتاه دیده را نیست حد خود براندازان مست

۴- تیره روی - بمعنی ترش روی :

بیار ساقی مجلس که زهر نوش کنیم که انگبین بود از دست تیره روی کبست

۵- غنچه سینه - بمعنی غنچه پستان :

باز دلم رفت طرف طرفه نگاری سرو قدی غنچه سینه لاله عذارى

۶- تن دار - بمعنی متحمل :

ساکن و آهسته و تن دار باش زود بگردد متغیر ملول

۷- شب بیدار :

عاقبت روزی بیايد در مراد چشم شب بیدار خون پالا مرا

۸- عذاب آباد :

اگر بيد ردد در مانی میسر میشدی هرگز عذاب آباد دنیا سر بسر دار الشفا بودی

۹- خیال آباد : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در خیال آباد خود بنشته تمام جامع علوم السراج میخواستهم و روی دوستان

استعمال بعضی از کلمات و تعبیرات غیر معمول

نزاری گاهی کلمات و تعبیراتی بکار برده که مطابق معمول امروز نیست .

مانند (بنجشك) در بیت ذیل :

نزاری تودر پنجه شیر عشق چنانی که بنجشك در چنگ باز

بخشایند - بمعنی بخشاینده :

با همه رفق و مدارا و تواضع کردمى بودمى بخشایند و غدرخواه و بردبار

عجایب ۲۰ بمعنی درعجب :

بود که اینهمه اخلاق خوش در او باشد

عجایب از تو فرومانده ام که تا شخصی

فرموش ۲۱ بجای فراموش :

هرچه دانستی اگر فرمانبری فرموش کن

ترك تدبير و قیاس و رای و عقل و هوش کن

ابروی تلخ - شاید بمعنی ابروی گره خورده باشد .

ابروی تلخ رقیب از سم بسی قاتلتر است

ورنه شیرین چون دهان تنگ خوبان قند نیست

استعمال لغات مهجور فارسی

در اشعار نزاری کلمات و لغات فارسی بی بکار رفته که بعضی از آنها امروز

مهجور میآید از قبیل این لغات :

کدفت - کاسه سر .

بجان دوست که گر صدهزار سال برآید

که ممکن است که سودا رود بدرز کدفتم

کرسان جائی که در آن نان کنند:

هم از گندم تهی کندوی و هم خالی زنان کرسان .

۲۰- فرخی سیستانی (متوفی ۴۲۹) نیز بجای عجیب استعمال کرده است مانند این بیت
وین عجایب تر که چون این هشت بامن یار کرد هشت چیز از من ببرد و هشت چیز تنگیاب

۲۱- فرموش مخفف فراموش است نظیر گفته نظامی :

شراب بیخودیها نوش کردی / زمن یکبارگی فرموش کردی

و فرموشیدن بمعنی فراموش کردن باشد چنانکه در بیت کمال اسمعیل :

چاکر از دوری در گاه تو صدر / دی بجات که بجان بخروشید

تا نگوئی که از او تقصیر است / یا ز دل خدمت تو فرموشید

(حواشی فیه مافیه - استاد فروزانفر ص ۷۱).

گرداس - ستمکار :

خدایا بی شبان بگذاشتی این بیزبانانرا مگر تو هم از ایشان بازداری شرکرداسان
داهول - علامتی باشد که در اطراف زمینهای زراعتی نصب کنند برای منع
وحوش و طیور از خرابی زراعت :

سلطنت گرهم بدین طبل و علم بودی بحشر

دشتیان داهول خود آنروز هم بفراشتی

زاربانه - سبب زاری و گریه.

بشنو ای یار از نزاری زار زاری ماو زاریانه ما

کها - (بفتح اول) خجل و شرمنده:

بدست خود که کند باخود اینکه من کردم کهای توبه ام آخر ز احمقی تا کسی

لهاشم - (بفتح و ضم شین) زشت و نازیبا :

گر از خردبینان بخرد نباشم نباشم هم از ابلهان و لهاشم

دخ فوج :

همچو امواج بحر لشکر شان متعاقب همی رسد دخ دخ

بخیده - پنبه پشم زده :

همه دشت فرشت برهم فکنده همه کوه پشمت برهم بخیده

استعمال ترکیبات و کلمات عربی

نزاری از آوردن لغات و ترکیبات عربی باکی نداشته است و ترکیبات و لغات

ذیل را بکار برده :

حی علی الصوة :

زنده شوم چو برشود بانك بهر مناره

حی علی الصلوة من قامت ساقیان بود

علی العاقبة :

مقرر است علی العاقبة که فاش کند دو چشم مست تو رازم بغمزه غماز

فی الوقت :

فی الوقت زمك مصر خوشتر آنرا که شکر لبی قرین است

دابة الارض :

دابة الارض از جهان برهم زند شاید که ما چون نزاری حالیا ساکن درین کوشانه ایم

صبغة الله :

ز خنب خانه تحاشی مکن که نتوان کرد بسی رنگ رزان رنگ صبغة اللهی

لا یلتفت :

لا یلتفتی کردی و بردست شکستی نادیده مکن دیده من دیده خود را

ما خلق الله :

تو آن منگر کاول از ما خلق اللهی آن امر کزو فایض از اول مبدائی

تعالی الله و عفاك الله

تعالی الله زهی دستان که پایم چون ز جابر عدلی عفاك الله چرا آخر زمایگانه و ابودی

استعمال لغات و اصطلاحات محلی

نزاری خیلی کم لغات و اصطلاحات محلی قهستانی را بکار برده و لغات و اصطلاحاتی را که در شعر آورده غالباً همانهاست که شعرای دیگر معاصر او نیز بکار برده اند. اینک چند لغت و اصطلاح محلی که هنوز در قائنات متداول است نقل میشود :

بل ۲۳ بمعنی جفت و همتا .

کسی دو عاشق صادق دگر نه بیند بل

بیا که در همه عالم بهربانی ما

دروش ۲۳ بمعنی قیافه .

چو بیند مرا باز داند دروش

شبان گروهی که هم فطرتند

بر سر من کن - یعنی پیوشان .

بیا و بر سر من کن سبک شراب گران را

دل ضعیف من از هول بانگ رعد بترسد



۲۲ - بچدها در موقع بازی میگویند که هر کس را خورد و آفتخاب کند.

۲۳ - این لغت امروز در محل متداول است - مثلاً میگویند از دروش حسن فهمیدم که بر حسین است. یعنی از قیافه او. داغ و دروش نیز استعمال میشود. مثلاً میگویند حسین با حسن نزاع کرد و او را داغ و دروش کرد. یعنی بطوریکه آثار کوفتگی در بدن او پیدا بود - مرحوم نفیسی درباره لغت داغ و دروش در یادنامه پورداود چنین نوشته اند :

بموسمی که ستوران دروش داغ کنند ستوروار بر اعدا نهاده داغ دروش آشکار است که دروش در این شعر سوزنی ضبط دیگری از کلمه درفش است که هنوز در زبان فارسی رایج است و داغ درفش گویند و از قدیم در ایران معمول بوده است که برای امتیاز چهار پایان و ستوران در بهار هر سال کره هائی را که در همان سال زائیده میشوند با درفشی که در آتش میگذاشتند داغ میگذاشتند و آن داغ علامت مخصوصی برای شناختن آن چهارپا بود و این عمل داغ زدن را درفش داغ یا داغ درفش میگفتند .

۲۴ - در قائنات میگویند - آیرا بر سر من کن یعنی بمن بنوشان .